



حکایت سوسک

سے سے آریو (وحد پژوهش فرهنگ سائبرٹیک)



سی سی آریو

واحد پژوهش فرهنگ سایبرنتیک)

حکایت سوسک

ترجمه سنا پرانی

asabsanj.com

یک وقتی کاتک^۱ و اددوب^۲ تصمیم گرفتند سر مورومور^۳ حقه‌ای سوار کنند.
گفتند «بیا به خورشیدافزار درست کنیم که اون فکر کنه زنده‌اس. هیچی از خورشید نمی‌دونه، پس می‌تونیم مخفیانه کار کنیم.»
کمی بعد از آن، وقتی اددوب در راه رفتن پیش کاتک بود تا نقشه‌شان را عملی کنند، سوسک — که از قبل بسیار بود — از خورشید پرید بیرون و تندی رد شد، درست انگار که زنده باشد.
اددوب شگفت‌زده بود، و کمی آزرده. وقتی به مخفیگاه کاتک رسید نتوانست با ناراحتی غر نزنند که «سوسک رو بدون من ساختی! فکر می‌کردم قراره با هم درستش کنیم، اما همین حالا از جلوم جیم شد. باید تازه شروع کرده باشی، چون از قبل خیلی زیاد بود.»
کاتک اولش گیج شده بود، و بعد به شدت عصبانی.
پرخاش کرد که «من سوسک درست نکردم. این‌جا منتظرت بودم. یه جورایی کلک خوردیم!»
تا امروز کسی نمی‌داند سوسک از کجا آمد، شاید به جز مورومور، که هرگز چیزی از آن نگفته.
از آن زمان کوتادید^۴ هم به وجود آمده، گرچه برخی می‌گویند از قبل هم مخفیانه وجود داشت، و دیگران می‌گویند فقط تظاهر می‌کرده که وجود دارد.

1 Katak

2 Oddubb

3 Murrumur

4 Kuttadid